

طراحی شهری و اقتصاد سیاسی فضایی

بررسی و نقد ۵۰ سال اخیر

تألیف: الکساندر کاتبرت

ترجمه: رضا بصیری مژدهی-ممیده فرهمندیان

انتشارات طمان/هله

ناشر تخصصی معماری و شهرسازی

- سرشناسه : کاتبرت، الگزاندرا آر.
 .Alexander R ,Cuthbert
- عنوان و نام پدیدآور : طراحی شهری و اقتصاد سیاسی فضایی بررسی و نقد ۵۰ سال اخیر/ تألیف الکساندر کاتبرت ؛
 ترجمه رضا بصیری مؤدھی، حمیده فرهنگیان.
- مشخصات نشر : تهران : طحان : هله، ۱۳۹۰.
- مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.
- شابک : 978-964-2932-46-7
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- یادداشت : عنوان اصلی: Political Economy Review and Critique of the last 50 Urban Design And Spatial
 .years
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : شهرسازی
- شناسه افزوده : بصیری مؤدھی، رضا، ۱۳۵۹ - ، مترجم
- شناسه افزوده : فرهنگیان، حمیده، مترجم
- رده بندی کنگره : HT۱۶۶۰۱۳۹۰۴۲ط/ک
- رده بندی دیویی : ۱۳۱۶/۳۰۷
- شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۸۷۵۹۶

طراحی شهری و اقتصاد سیاسی فضایی بررسی و نقد ۵۰ سال اخیر

تألیف: الکساندر کاتبرت

ترجمه: رضا بصیری مؤدھی - حمیده فرهنگیان

ناشر: طحان ناشر همکار: هله

چاپ: هزارنقش

صحافی: آرمانسا

لیتوگرافی: آرمانسا

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

مدیر تولید: ابوالفضل چلاغلو

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۲-۴۶-۷

قیمت: ۴۵۰۰ تومان



تلفن‌های مرکز بخش: ۶۶۴۰۳۱۹۱ - ۶۶۴۰۳۲۰۸ - ۰۲۱

فاکس: ۶۶۹۶۷۰۵۹ شماره همراه: ۰۹۱۳۱۹۸۵۶۱۷

فهرست

۷.....	مقدمه مترجمین.....
۱۱.....	دیباچه.....
۱۲.....	چکیده.....
۱۳.....	مقدمه: بیان مسأله.....
۱۵.....	بخش اول؛ طراحی شهری - تعاریف؟.....
۳۳.....	بخش دوم: طراحی شهری - تئوری؟.....
۴۳.....	بخش سوم: تلاش‌هایی در جهت سنتز/ترکیب.....
۶۱.....	بخش چهارم: تئوری‌های یکپارچه.....
۶۳.....	کوبین لینچ.....
۶۹.....	راب کریر.....
۷۳.....	بیل هیلیر و جولین هانسن.....
۸۲.....	کریستوفر الکساندر.....
۹۵.....	بخش پنجم: مواضع تئوریک جدید.....
۹۷.....	تئوری اخیر.....
۱۰۷.....	تکرار چند نکته انتقادی.....
۱۱۱.....	بخش ششم: اقتصاد سیاسی.....
۱۲۳.....	بخش هفتم: اقتصاد سیاسی فضایی و طراحی شهری.....
۱۴۳.....	بخش هشتم: نتیجه‌گیری.....
۱۴۷.....	کتابشناسی.....

مقدمه مترجمین

طراحی شهری فعالیتی است میان‌رشته‌ای که هدفش سامان‌دهی عرصه عمومی شهر است؛ به‌نحوی که موجب ارتقای کیفیات عملکردی، زیست‌محیطی، و تجربه زیباشناختی مکان‌های شهری گردد. از آنجایی که شهر پدیده‌ای پیچیده است و رسیدگی به آن مستلزم ملاحظاتی چندوجهی می‌باشد، برای یک طراحی شهری موفق، ارتباطی تنگاتنگ با رشته‌ها و مباحث دیگر چون برنامه‌ریزی شهری، معماری و منظرسازی، مهندسی ترافیک، روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ، یک ضرورت است.

کتاب پیش‌رو از همین منظر به موضوع ارتباط طراحی شهری با بحث "اقتصاد سیاسی" پرداخته که پیش از ورود به کتاب، مروری اجمالی بر موضوع "اقتصاد سیاسی" و به تبع آن "اقتصاد سیاسی فضایی"، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

با توجه به ماهیت علم اقتصاد و نقش آن در فعالیت‌های انسانی، تاثیرگذاری بر این حوزه، هم از طریق ایجاد ساختارهای تولیدی و درآمدی، و هم از نظر شکل‌دهی به مسیر سیاست‌ها و بازتوزیع منابع و منافع در بین اقشار اجتماعی، واجد اهمیت بسیاری است. از این‌رو، اقتصاد سیاسی هم‌زمان با تولد اقتصاد مدرن، پا به عرصه وجود گذاشته و به ارزیابی اثرات علم و رفتارهای اقتصادی در حوزه جامعه، و مناسبات قدرت پرداخته است. موضوعات اقتصاد سیاسی بنا به تعاریفی که از آن ارائه شده، بسیار متنوع بوده، و گاهاً معادل کل دانش اقتصاد، فرض شده است.

اقتصاد سیاسی به پدیدارشناسی اثرات رویکردها و سیاست‌های کلان حاکم بر نظام اقتصادی می‌پردازد، بنابراین، از یک‌سو، امکان شناسایی نقاط قوت و ضعف اقتصادها و اثرات آن‌ها بر مناسبات قدرت و روابط اجتماعی در طول زمان را فراهم می‌کند، و از دیگر سو، برای نقد روش‌های مورد پذیرش و حمایت حکومت‌ها در حوزه اقتصاد، زمینه‌سازی می‌نماید. مسایل مهمی همچون توزیع درآمد و رانت اقتصادی و وجود شکاف طبقاتی و درآمدی، به‌همراه مالکیت منابع و ابزار تولید، انحصارات تولیدی و خدماتی و...، از جمله موضوعات مورد بحث در اقتصاد سیاسی است.

به‌طور کلی می‌توان تعاریف اقتصاد سیاسی را به دو گروه تعاریف سنتی و مدرن تقسیم‌بندی نمود. در تعریف سنتی، و در معنایی سطحی، اقتصاد سیاسی عبارت است از "مطالعه روابط اجتماعی، به خصوص روابط قدرت، که شامل روابط متقابل بین بخش‌های تولید، توزیع و مصرف منابع می‌شود." این قاعده بیان می‌کند که محصول از زنجیره‌ای از تولیدگران می‌گذرد تا به دست مصرف‌کننده برسد.

اقتصاد سیاسی همواره فهم تغییر اجتماعی و تحولات تاریخی را برجسته نشان داده است. برای اقتصاددانان سیاسی کلاسیک قرن هجده و اوایل قرن نوزده، نظیر "آدام اسمیت"، "دیوید ریکاردو"، و "جان استوارت میل"، این امر به معنای درک انقلاب عظیم سرمایه‌داری بود؛ انقلابی که جوامع شکل‌گرفته بر پایه کار کشاورزی را به جوامع تجاری، کارخانه‌محور و در نهایت صنعتی‌شده، بدل کرد. برای "کارل مارکس" نیز این امر به معنای بررسی نیروهای پویا در چارچوب سرمایه‌داری و روابط مابین سرمایه‌داری و صورت‌های دیگر سازماندهی اقتصاد سیاسی بود. او بر این باور بود که فرآیند تغییر اجتماعی در نهایت از سرمایه‌داری به سمت سوسیالیسم میل می‌کند.

اقتصاد سنتی بیشتر متمایل بود که پویایی موجود در تاریخ و تغییر اجتماعی را نادیده گرفته و به این شکل اقتصاد سیاسی را به علم اقتصاد تنزل بخشد تا مانند علم فیزیک به تبیین‌های کلی بسنده کند. بر طبق این دیدگاه، اقتصاددانان تنها قادر بودند به اختصار توضیح بدهند که چگونه خریداران و فروشندگان بر سر قیمت‌های بازار به توافق می‌رسند، اما کاری به فرآیندهای تغییر اجتماعی و اقتصادی که شرایط و زمینه توافق بر سر قیمت‌ها را فراهم می‌کردند، نداشتند.

اقتصاد سیاسی معاصر بیشتر متمایل به پذیرش دیدگاهی در فلسفه اخلاقی است که می‌کوشند دمکراسی را در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی گسترش دهند. دامنه عملکرد این نگاه که در پی تضمین حق مشارکت در دولت است، فراتر از حیطه سیاسی رفته و حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی را نیز شامل می‌شود. اقتصاد سیاسی معاصر بر این امر پافشاری می‌کند که باید مناسبات قدرت به عنوان نیروها و فرآیندهای بنیادین و تعیین‌کننده در بازار، در تحلیل‌ها آورده شده و برجسته شوند.

بسط مفهوم "اقتصاد سیاسی" در قالب "اقتصاد سیاسی فضا" به مطالعه تحولات فضایی بر اساس الگوی توسعه زنجیره‌ای در مدل‌های برنامه‌ریزی شهری، و الگوی توسعه نابرابری (نظریه وابستگی^۱) در مدل‌های مرکز-پیرامون^۲ می‌پردازد. در این چارچوب تحلیلی،

۱- این نظریه در جامعه‌شناسی توسعه مطرح است. استدلال طرفداران این نظریه آن است که ساختار نظام بین‌المللی، به‌شدت فرصت‌های توسعه را برای کشورهای توسعه‌نیافته زایل می‌کند. محور اصلی "نظریه وابستگی" اینست که مطالعه توسعه جوامع جهان سوم به صورت انتزاعی و جدا از توسعه کشورهای پیشرفته، واقعیت‌های روند توسعه را نمی‌تواند به‌دقت نشان دهد؛ بنابراین باید کشورهای جهان را به‌منزله یک نظام واحد در نظر گرفت (نراقی، یوسف؛ توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته، تهران، سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۸۳-۱۷۸). نظریه وابستگی در برابر نظریه نوگرایی (مدرنیسم) شکل گرفت. این نظریه نشان می‌دهد برخلاف نظریه مدرنیسم که پیشرفت را تنها از طریق الگو قراردادن کشورهای توسعه‌یافته، میسر می‌داند، این روند سبب شکل‌گیری اقتصاد وابسته در کشورهای توسعه‌نیافته گشته و الگوی سیستم اقتصادی "مرکز-پیرامون" را ایجاد می‌کند که کشورهای صنعتی در مرکز این اقتصاد قرار گرفته و کشورهای در حال توسعه در پیرامون آن جای می‌گیرند (گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری (ترجمه)، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ص ۵۷۱-۵۷۰).

۲- "نظری مرکز-پیرامون" مبتنی بر ایده‌ای است با این مضمون که رونق [اقتصادی] یک منطقه باید مناطق همجوار را نیز متأثر سازد. حوزه‌ای که رشد بالایی دارد به‌عنوان هسته مرکزی عمل می‌کند، و حوزه‌های همجوار محیط پیرامون را شکل می‌دهند. مراکز و پیرامون‌ها

تحولات فضایی پیرامون کلان‌شهرها بدون مطالعه تحولات کلان اقتصادی کشور و یا حداقل کلانشهر مادر امکان‌پذیر نیست. به‌طور کلی، اقتصاد سیاسی فضا برای مقابله با بحران‌های موضوعی شهر و شهرنشینی مورد توجه قرار گرفته و از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ مطرح شده و بسط یافته است. این دیدگاه، "فضا را پدیده‌ای قابل تولید"^۱ که دارای ماهیتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است می‌داند و بر این باور است که در فرایند تولید، توزیع، و مصرف فضا، گروه‌ها و طبقات اجتماعی از اهمیت اساسی برخوردارند. به‌طور مثال، نابرابری‌های فضایی، اثرات مخربی بر اقتصادهای حاشیه کلانشهرها دارند و فقدان زمینه‌های قانونی، زمینه را برای تخریب ساختار زیست‌محیطی، بهره‌برداری‌های نامتعارف از منابع و بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کنند. رشد نامتعادل قطب‌های جمعیتی و اقتصادی و تمرکز جمعیت در نواحی پیرامون کلانشهرها، به دلیل سیاست‌های کنترلی در استفاده از زمین در سطح کلانشهرها و افزایش قیمت زمین، به مهاجرت سرمایه به حریم کلانشهرها و ایجاد ارزش افزوده در اراضی این محدوده‌ها، منجر می‌گردد.^۳

در پایان باید یادآوری نمود که شهر همچون یک موجود زنده دائماً در حال تغییر و تحول است. این تغییر و تحول، به مرور زمان، شکل شهرها را به سوی اهداف خاصی سوق می‌دهد. شهرها امروزه بیش از هر زمان دیگری از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام‌های حاکم بر خود تاثیرپذیرند که نه تنها در کالبد، بلکه از هر لحاظ نشان‌دهنده تسلط داشتن ایده‌ها و تفکرات حاکمان و گردانندگان خود هستند. فضای شهر را در واقع می‌توان یک تولید اجتماعی اقتصادی دانست که بازتابی از عملکردهای سیاسی و اقتصادی است. شهرها و فضای حاکم بر آن‌ها بیش از هر چیز پرورش‌یافته‌ی اقتصاد سیاسی زمان و مکان خویش هستند. شهرهایی که تحت‌تاثیر تفکرات سرمایه‌داری متولد می‌شوند و شروع به رشد می‌کنند، بسیار متفاوت از شهرهای نظام سوسیالیستی هستند و دو فضای جغرافیایی، دو دنیای متفاوت را برای ساکنان خود ایجاد می‌کنند. به‌طور مثال، اگر فضای شهری را در هنگام شکل‌گیری همچون کاغذی سفید در نظر بگیریم، اقصاء سیاسی، ایدئولوژی فرهنگ، بینش و... همچون طراحان این کاغذ هستند که به انواع گوناگون می‌توانند بر روی آن نقش‌آفرینی کنند.

می‌تواند عناصری چون شهرها، ایالات، و حتی کشورها باشند. اساس نظریه مکان مرکزی بر میزان جمعیت، نقش/کارکرد، فاصله، پراکندگی سکونتگاه‌های انسانی که به منطقه نفوذ خود خدمات عرضه می‌کنند، قرار دارد. اساس این نظریه، از کار دو محقق یکی جغرافی‌دان (والتر کریستالر) و دیگری اقتصاددان (اگوست لاش) به‌دست آمده است. بدین ترتیب، هر مکانی که موقعیت مرکزی می‌یابد، با تولید و توزیع هر چه بیشتر کالا و خدمات در حوزه‌های اطراف یا منطقه نفوذ، به تحکیم موقعیت مرکزی خود می‌پردازد (شکویی، حسین؛ دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری، انتشارات سمت، ۱۳۸۵).

^۲ - مأخذ کلیه مطالب مربوط به بحث اقتصاد سیاسی، مطالعات مربوط به پروژه "طرح راهبردی حریم پایتخت" به کارفرمایی مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران (۱۳۹۰)، می‌باشد.

بنابراین پرداختن به این موضوع و تاثیر اقتصاد سیاسی بر فضاهای شهری که جوهره حوزه طراحی شهری هستند، می‌تواند در طراحی و برنامه‌ریزی شهری اثرگذار باشد. با توجه به بحثی که ذکر آن رفت، کتاب حاضر، در تلاش است تا یک شالوده تئوریک ماهوی برای طراحی شهری بیابد و راه دستیابی به آن را در تبیین ارتباط میان طراحی شهری و مفهوم اقتصاد سیاسی فضایی، می‌داند.

رضا بصیری مژدهی

حمیده فرهمندیان

آبان‌ماه ۱۳۹۰

دبیاچه

در سال ۲۰۰۳، مجموعه نوشتاری تحت‌عنوان "طراحی شهرها: خوانش‌هایی حیاتی/انتقادی در طراحی شهری"^۱ را منتشر کردم که در آن، کلیات یک پارادایم جدید در طراحی شهری بر اساس "اقتصاد سیاسی فضایی"^۲ بنا نهاده شد و حاوی مقدمه‌ای مبسوط برای تبیین دلایل چنین رویکردی بود. در سال ۲۰۰۵، کتاب دیگری تحت‌عنوان "فرم شهرها: اقتصاد سیاسی و طراحی شهری"^۳ منتشر شد که در آن با اتخاذ قالبی کاملاً مشابه، به تشریح و توجیه آنچه در نوشتار قبلی آمده بود، پرداختم.

در حین ویرایش کتاب دوم، فصل آغازین که درباره مباحث تئوریک بود را به ناچار در ۵۰۰۰ هزار کلمه خلاصه کردم تا حجم کتاب کاهش یابد. نوشتاری که در ادامه از نظر خواهد گذشت، نسخه کامل و ۳۰ هزار کلمه‌ای فصل اول کتاب مذکور است که با برخی اصلاحات در اینجا آمده است.

کاتبرت؛ ۲۰۰۵

این تئوری است که آنچه می‌توان مشاهده نمود را تعیین می‌کند؛ آلبرت اینشتین^۴

1- Designing Cities: Critical Readings in Urban Design
2 -spatial political economy
3 -Form of Cities: Political Economy and Urban Design
4- Albert Einstein

چکیده

در تکامل تدریجی شهرها، "مداخلات انسانی"¹ در تمام سطوح سازمانی شهر رخ داده است؛ به بیان دیگر، شهرها با چنین مداخلاتی طراحی شده‌اند. از آنجایی که در آغاز قرن بیستم این فرایند، "طراحی شهری" (urban design) نام گرفت، منطق آن به‌عنوان یک "رشته"، مملو از تبعات مختلف بوده است. همچنین به‌عنوان تعریفی دیگر، طراحی شهری را حد واسط دو حرفه "معماری" و "برنامه‌ریزی شهری" معرفی کرده‌اند. چنین تعریفی در رویکردهای موجود به "تئوری طراحی شهری" نیز بازتاب داشته است؛ گویی واسط میان معماری و برنامه‌ریزی شهری بودن، یعنی ملغمه‌ای از ایدئولوژی‌ها و کارکردهای معمارانه یا برنامه‌ریزانه را داشتن. در این نوشتار، با نگاهی دقیق به ۵۰ سال اخیر، به شفاف‌سازی اقدامات چشمگیری که به تئوریزه کردن پارادایم‌های طراحی شهری انجامیده، می‌پردازیم. گرچه همه اقدامات مذکور درصدد تحسین طراحی شهری بوده‌اند، اما آنچه در کل حاصل شده، هرج و مرج و اغتشاشی تعمیم‌یافته از ایده‌های خلاق است که چه از لحاظ فردی و چه در مجموع، واجد حداقل انسجام هستند. دلیل آن نیز کاملاً روشن است، و آن اینکه هیچ تلاش برنامه‌ریزی‌شده، مدون و هماهنگی در جهت پیوند آفرینش فرم و فضای شهری با فرایندهای بنیادین اجتماعی، وجود نداشته است. به‌جای جستجو برای یک تئوری یکپارچه که واجد حداقل امکان موفقیت است، راهبرد بهتری از قبل در "اقتصاد سیاسی فضایی" وجود داشته است. چارچوب ایده‌ها در چنین راهبردی، ارائه‌گر نظامی است که هم واجد انسجام نظری/تئوریک می‌باشد و هم مشروعیت قانونی. در قالب چنین نظامی است که طراحی شهری از تصور بسیار غلط و نامناسب حد واسط معماری و برنامه‌ریزی شهری بودن، و نیز از اینکه همواره از یکی از این دو طرف به آن نگاه شود، خارج می‌گردد. با چنین راهبردی، طراحی شهری می‌تواند با مبانی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارتباط مستقیم داشته باشد؛ مبانی‌ای که "حیات اجتماعی" (social life) را شکل داده و سازماندهی می‌کنند و استقلال طراحی شهری از معماری و برنامه‌ریزی شهری را تصریح و تثبیت می‌نمایند.

1- human interventions
2- discipline

مقدمه: بیان مسأله

تئوری سنتی طراحی شهری که در ۵۰ سال اخیر جریان داشته، مغشوش، پُره‌رج و مرج، غیرواقعی، و غیرماهوی است و باید تصحیح گردد. طراحی شهری (urban design) رشته‌ای است که تقریباً تمام حامیان اصلی‌اش نتوانسته‌اند با تئوری‌های ماهوی رشته‌های متجانسی چون اقتصاد، علوم اجتماعی و سیاسی، روان‌شناسی، جغرافیا، و علوم انسانی، تعامل تنگاتنگ و درگیرانه‌ای داشته باشند. حتی می‌توان پا را فراتر نهاد و اذعان نمود که طراحی شهری حتی آنچه امروز به‌عنوان زیررشته‌هایی مهم مطرح شده‌اند (جغرافیایی شهری، اقتصاد شهری، جامعه‌شناسی شهری یا مطالعات فرهنگی) را دربر نمی‌گیرد. تنها رشته مطالعات فرهنگی است که اخیراً به‌عنوان یک عامل مهم در "نظریه انتقادی"^۱، نمایان شده است. چنین روندی، "طراحی شهری" را به قلمرویی چندتکه بدل کرده، که از هر گونه "تئوری ماهوی"^۲ تهی است. در ضعیف‌ترین شکلش، می‌توان طراحی شهری را صرفاً تعمیم تخیل معمارانه، یا پیامد کالبدی سیاست‌های برنامه‌ریزی دانست که هر دو تا حدودی نگرش‌هایی "نیست‌انگارانه"^۳ هستند که حقیقتی مهم را نادیده می‌گیرند و آن اینکه، سازمان‌دهی و طراحی جهان فیزیکی اطرافمان را نمی‌توان با نگاهی باریک‌بینانه و محدود، محقق نمود. چنین نگرش‌های کوتاه‌بینانه‌ای، با تمرکز ناچیز بر عملکرد طراحی شهری به‌عنوان یک "فن‌آوری اجتماعی"^۴، وابستگی تئوریک دیرپایی بر معماری و برنامه‌ریزی دارند. گرچه این چندپارگی، رشته طراحی شهری را برای همگان باز و قابل‌دسترس می‌سازد، اما در مقابل، فرمی ناهنجار و نامشروع از "کثرت‌گرایی"^۵ را شکل می‌دهد که در آن، هر کسی می‌تواند ادعا کند که یک "طراح شهری" (urban designer) است. با فرض این امکان که طراحی شهری می‌تواند به‌عنوان یک رشته، مدعی انسجام، یکپارچگی و تمامیت نظری خود باشد، راهبرد کلیدی برای تحقق این مهم، اجتناب از تعریف آن در رابطه با دیگر رشته‌های محیطی است. در عوض، پرداختن به ساختار عمیق "آگاهی اجتماعی"^۶ و "فرایند اجتماعی"^۱، می‌تواند به‌مراتب مفیدتر باشد.

۱- critical theory: تئوری انتقادی عنوان مشترک و بین‌رشته‌ای همه تحقیقات پژوهشگران مکتب "فرانکفورت" است. به‌عبارت دیگر، نخستین بار، مرامی که پژوهشگران مکتب فرانکفورت در پیش گرفتند، "تئوری انتقادی" نامیده شد، اما امروزه این اصطلاح معنایی عام‌تر پیدا کرده است. این تئوری، با نقد وضعیت موجودی که خود منتقد نیز در آن است، به افشای نظام‌های سلطه، نسبت قدرت و معرفت و فریب‌زدایی از ایدئولوژی‌های غالب می‌پردازد. تئودور آدرنو، ماکس هورکهایمر، هربرت مارکوزه، اریش فروم، والتر بنیامین، نوربرت الیاس و یورگن هابرماس، از جمله نمایندگان معروف تئوری انتقادی و عضو مکتب فرانکفورت هستند. تعلق خاطر به مارکس از جمله مشترکات اندیشمندان نامبرده است (بابایی، پرویز؛ مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۶، ص ۷۲۳).

2- substantial theory

3- nihilistic

4- social technology

5- pluralism

6- social consciousness

نخستین نگرشی که غالباً اتخاذ می‌شود، و همان نگرشی است که بسیاری از حرفه‌مندان و افراد آکادمیک نیز از آن حمایت می‌کنند، پذیرش این حقیقت است که:

«نمی‌توان انکار نمود که طراحی شهری، یک عمل تجربی اجتماعی ریشه‌دار است که جوامع مختلف از زمان‌های دور به آن ارج می‌نهند، و دقیقاً همین موضوع دلیل ارزش آن است. در حقیقت، طراحی شهری مجبور نیست تا موجودیتش را از طریق استناد به مجموعه‌ای گسسته از تئوری‌هایی که هر یک ریشه در جا یا مکانی خاص دارند، توجیه کند» (Cuthbert 2003:10).

گرچه آنچه بیان شد، در یک سطح درست است، اما پرسش اساسی نحوه درک عمل طراحی شهری (practice of urban design) نیست، بلکه مسأله مهم، موضوع (آبژه) آن است؛ پس اقدام نخست، تعیین یک بنیان حقیقی یا حتی نظری است، که رشته طراحی شهری بتواند اعتبار خود را بر پایه آن بنا کند. اقدام بعدی، تولید "چارچوب‌های توصیفی"^۲ ویژه‌ای است که ریشه در تئوری ماهوی دارند، و موضوع (آبژه) طراحی شهری را تبیین و تشریح می‌کنند. بدین منظور، ابتدا باید منظور یا مقصود ما از طراحی شهری (urban design) تعریف شود؛ و رابطه موجود طراحی شهری در سلسله‌مراتبی از رشته‌ها (معماری، طراحی شهری، برنامه‌ریزی شهری، برنامه‌ریزی منطقه‌ای) و عملکرد هر یک در بافت تمام‌شمول جامعه، تبیین گردد.

برای تحقق این هدف، این نوشتار در قالب ۸ بخش، تدوین شده که در ادامه از نظر خواهند گذشت.

- بخش اول: طراحی شهری - تعاریف؟
- بخش دوم: طراحی شهری - تئوری؟
- بخش سوم: تلاش‌هایی در جهت سنتز/ترکیب
- بخش چهارم: تئوری‌های یکپارچه
- بخش پنجم: مواضع تئوریک جدید
- بخش ششم: اقتصاد سیاسی
- بخش هفتم: اقتصاد سیاسی فضایی و طراحی شهری
- بخش هشتم: نتیجه‌گیری

۱- social process: هرگونه فرایندی است که منجر به شکل‌گیری، تکوین، و تعامل افراد و گروه‌های اجتماعی شود. به عبارت دیگر، فرایند اجتماعی، ابزار تغییر یا حفظ ساختارهای فرهنگی و اجتماعی است.